

شکوفایی شکوهمند



**مروری بر خاطرات
دوران کودکی و نوجوانی امام خمینی (ره)**

● غلامرضا گلی زواره

درخشش جان بخشی

در هنگامه‌ای که جهان در آتش جهل و ستم می‌سوخت و از طراوت اندیشه‌ها خبری نبود گلی از گلستان مصطفوی شکفته بالید و برآمد و رایحه روان بخش اخلاص و معنویت را پراکند. در آن ایام تیره و تاریک هیچ کس نمی‌دانست نوبل‌های که در شهرستان خمین پا به عرصه حیات نهاده است، غبار را از خورشید آیین ناب محمدی و فرهنگ پربار قرآن و عترت می‌زداید و درخشش جان بخشی در برابر دیدگان جهانیان پدید خواهد آورد. نسیم درستی و راستی را با رایحه پارسایی و عطر روح‌افزای فناکاری در رگ‌های امت مسلمان به جریان وامی‌دارد و شیفتگان معرفت و تشنگان فضیلت را از سرچشمه پریهره رستگاری سیراب می‌سازد. خودباوری و اتکا به نیروهای خودی، به بازگشت به هویت راستین و اصیل را در اعماق جان‌ها حیاتی دوباره می‌بخشد. آری این کودک وقتی فصول شکوفایی، رشد و تعالی را پشت سر نهاد، در قرن بیگانگی آدمیان با ارزش‌های والا و در برهه تاریکی اندیشه و فراموشی معنویت ندای اخلاص، ایثار، تعهد و ظلم‌ستیزی را به گوش بشریت آرمیده در ویرانه‌های ملاییت و ظلمت‌کده تکنولوژی و صنعت رسانید.

از بوسه‌های گرم تا گلوله‌های داغ

سیدمصطفی، روحانی فاضلی بود که پس از تحصیلات و دانش‌اندوزی در عتبات عالیات جهت ترویج فضایل معنوی و فعالیت‌های تبلیغی و مذهبی به زادگاه خود، خمین، بازگشت. این مجتهد فقیه و دانشور وارسته ضمن ابهت و شجاعت، از فروتنی، زهد و تقوا برخوردار بود. از بیدادگری و زورگویی خوانین چپاول‌گر، که زالو صفت محصول رنج و مشقت مردم را به نیغما می‌بردند، نفرتی عمیق داشت و نمی‌توانست چنین وضع آشفته‌ای را تحمل کند. سیدمصطفی با زنی از خاندان علم و ایمان، که هاجر نام داشت، ازدواج کرد، بانویی که این افتخار را به دست آورد که به عنوان مادر شخصیتی برجسته و بی‌نظیر، نامش به نیکویی در تاریخ معاصر، ثبت و ضبط گردد.

در ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۳۰ ه. ق (مهر ۱۲۸۱ ه. ش) مطابق با سالروز ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از هاجر خانم، فرزندی دینه به جهان گشود که اهل خانه را در موجی از شادمانی و سرور فرو برد. پدر، نام این کودک را روح الله نهاد. سید مصطفی به این نوزاد علاقه‌ای وافر و اشتیاقی فوق‌العاده داشت و گویا با بصیرتی معنوی در سیمای این طفل آینده‌ای درخشان را مشاهده می‌کرد. ولی گویا ستم فراوان خوانین خمین، وی را برای مبارزهای سخت فراخواند و مصمم گردید در ستیز با آن زورگویان لحظه‌ای خاموش نشیند. او در مقابل بهرام‌خان که فردی جفا کار و ستم پیشه بود، قیام نمود، تا دست او را از جان و مال و آبروی مردم کوتاه کند. مردم خمین هم از او حمایت می‌کردند زیرا مصطفی نه تنها از حق خود بلکه از حقوق مردمانی که هیچ حامی و فریادری نداشتند دفاع می‌نمود و فریادرس مظلومان و محرومان بود. سرانجام این پارسای پلیدار و دانشور دلاور در حالی که چهارماه و بیست و دو روز از ولادت نوبل‌هش، روح الله، می‌گشت در روز ۱۲ ذیحجه ۱۳۳۰ ه. ق بین راه خمین و اراکه مورد سوء قصد قرار گرفت و به شهادت رسید. روح الله نه صدای گلوله را شنید و نه از کشته شدن پدر در آن موقع باخبر گردید. شاید هم هراسان و خوفناک از خواب پریده باشد و مادر برای آرام‌نمودنش، او را به آغوش گرم خویش فشرد و باشد. دیگر روح الله صوت فرح‌زای پدر را نمی‌شنید. از بوسه‌های گرم او بر گونه‌های لطیف وی خبری نبود. بدین گونه او بدون اینکه خاطره‌ای از پدر را در حافظه خود ترسیم کرده باشد رشد می‌یابد و تنها آوازه شجاعت و فناکاری پدر را از اطرافیان می‌شنود.

بدین گونه سیدروح الله در ماه‌های نخستین حیات خویش از نگاه‌های محبت‌آمیز، لبخندهای امیدبخش و حمایت‌های عاطفی پدر بزرگوارش محروم گردید و تیر ستم، غبار یتیمی بر چهره‌اش نشاند گویی روزگار با این رادمرد زمانه سر ناسازگاری داشت



کوه نورددی ورزش ارزش مندی برای روح الله محسوب می‌شد از زمانی که توانایی بالا رفتن از ارتفاعات را به دست آورد، تا موقعی که در زادگاهش، خمین اقامت داشت این ورزش مفید و فرح‌زار ترک نگفت

امام، موقعی که در بیمارستان بستری بود، برای یکی از ودهایش نقل کرده است: «وقتی در خمین بودم، به بالای کوهی در حوالی خمین می‌رفتم، بالای کوه جایی بود که برای بازی، هموار بود، یک پهلوانی به خمین آمد و در بالای این کوه با او کشتی گرفتم

و می‌خواست او را از دوران کودکی با محرومیت‌های توان‌فرسا مصائب و گرفتاری‌های گوناگون دست به گریبان سازد.

جویبارهای عاطفه

با شهادت سیدمصطفی خواهر والاقدش، بانو صاحب‌خانم، به خانه برادرش رفت و همراه با هاجر خانم، سرپرستی کودکان خردسال را عهده‌دار گردید و روح الله را به دایه‌ای که ننه خاور نام داشت سپرد تا وی را شیر دهد، او وقتی کودک را به خانه‌اش آوردند، سینه‌اش را شستشو داد، حمد و قل‌هوالله خواند به صورت نواز د بوسه زد و به او شیر داد. به ننه‌خاور توصیه کرده بودند تا زمانی که روح الله را شیر می‌دهد، لقمه کسی را نخورد و روزانه چند وعده خوراکی برایش می‌فرستادند تا از آن‌ها بخورد تا او با غذای حلال زندگی کند و روح الله را این‌گونه شیر دهد.

بانو صاحب‌خانم نوازش گر قهرمان پروری بود که با شهادت برادر، در تربیت و پرورش فرزند او سهم بسزایی داشت. درواقع او زندگی شخصی خود را رها کرد و با ایثاری کم نظیر اجازه نداد همسر شهید سیدمصطفی تنها بماند و یادگار برادر در وضعی نگران‌کننده باشد. متأسفانه قدر این دو مربی نمونه ناشناخته مانده است و شاید تابش خورشید امام خمینی، سیمای آنان را کم‌رنگ کرده است. صاحب‌خانم در سال ۱۳۳۶ هـ. ق به سرای باقی شتافت که وفاتش اندوهی جانکاه را بر قلب روح الله پانزده‌ساله فرو ریخت و روحش را آزرده ساخت. دیری نپایید که در همان سال مادر امام، هاجر خانم در بستر بیماری قرار گرفت و طوفان اجل، چراغ عمرش را خاموش کرد. با فقدان این دو مربی مشفق، نهال نورس امام دستخوش تندباد حوادث روزگار قرا گرفت.^۲

دانش اندوزی پرتلاش

دوران کودکی و نوجوانی روح الله با رنج‌ها و ناگواری‌های نگران‌کننده‌ای توأم بود ولی به جای این‌که، چنین حوادث تألم‌آوری، وی را از پای درآورد و درکام امواج خروشان ناکامی و نومیدی فرو ببرد روح محزون و روان غمگین را او گرمی بخشید و تارو بود وجودش را نیرومند ساخت او به رغم آن‌که در فصل شکوفایی باغیان‌هایی دلسوز را از دست داد، کمر خم نکرد و دلیرانه پایداری ورزید و با توکل به خداوند به کوشش در مسیر پیشرفت و تکامل فکری و علمی و کسب فضیلت پرداخت.

روح الله پس از شهادت پدر، ارتحال مادر و وفات عمه‌اش تحت سرپرستی برادر بزرگترش سیدمرتضی (آیت الله پسندیده) به فراگیری علوم و مقدمات ادبیات فارسی و عرب روی آورد و در منزل پیری نزد میرزا محمود افتخارالعلما به خواندن و نوشتن پرداخت، سپس به مکتب آخوند ملاابوالقاسم رفت و تحصیلات را پی گرفت. بعد به محضر آقاخان جعفر (پسرعمومی مادرش) رفت و آموزش‌های لازم را نزد او آموخت این دروس مقدماتی و ابتدایی بود فراگیری درس‌های حوزه را نزد شوهر خواهرش آغاز کرد. سپس منطق و سیوطی را در محضر برادر بزرگتر خود آیت الله پسندیده خواند و چون خط نستعلیق آن مرحوم خوب بود، وی پیش او خط را هم تمرین می‌نمود.^۵ سیدروح الله در خمین در مدرسه تازه‌تأسیس خمین نزد آقا حمزه محلاتی تمرین خطاطی را پی گرفت و قبل از آن‌که پانزده بهار را طی کند تحصیلات فارسی را به پایان رسانید.^۶

ورزش و گذران اوقات فراغت

شهرستان خمین با آب و هوایی معتدل، رودخانه و چشمه‌های جوشان، ارتفاعات سر به فلک کشیده، دشت‌های سرسبز و باغات زیبا محیط بسیار مناسبی برای رشد فکری، بدنی و روحی روح الله نوجوان گردید. خانه بزرگ پدری او که بر ساحل رودخانه‌ای قرار داشت برای بازی‌های ایام کودکی فضای مناسبی به شمار می‌رفت. بازی‌ها از خانه آغاز گردید و چون علاقه زیادی به پرش ارتفاع داشت، یکی از سرگرمی‌هایش پریدن از ایوان بالاخانه، به سوی پایین بود. روح الله با اطفال هم‌سال و خویشاوند هم‌محل، در این بازی مسابقه می‌گذاشت. اول از ایوان‌های کوتاه‌تر شروع می‌کرد و سپس از بالاترین ایوان که حدود دو متر ارتفاع داشت، می‌پرید!

پرش از مانع، بازی دیگری بود. بدین صورت که طنابی بین دو چوب عمودی استوار گردیده، از روی آن می‌جهیدند. کوه‌نوردی ورزش ارزش‌مندی برای روح الله محسوب می‌شد و از زمانی که توانایی بالا رفتن از ارتفاعات را به دست آورد، تا موقعی که در زادگاهش، خمین اقامت داشت این ورزش مفید و فرح‌زا را ترک نگفت. در خمین کوه کوچکی به نام «بوجه» وجود دارد که تا بیت پدری روح الله حدود ۱۵۰۰ متر فاصله دارد و از قدیم تفریح‌گاه مردمان این سامان به شمار می‌رفته است. این نوجوان قهرمان و دلاور در غالب ایام سال همراه برخی دوستان به قله این کوه صعود می‌نمود و از آن‌جا دشت وسیع کمره و شهرستان خمین را تماشا می‌کرد.

روح الله بعدها که بزرگتر شد به کوه‌های دورتر و بلندتری که در اطراف خمین واقع است می‌رفت و از مواهب طبیعت به‌خوبی بهره می‌گرفت. دو کوه «الوند» و «انگشت لیس» در فاصله ۱۵ کیلومتری جنوب خمین قرار داشت که راه قدیمی خمین به گلپایگان از میان این دو کوه می‌گذرد، روح الله پیاده و گاهی هم با اسب به آن‌جا می‌رفت و از قلعه‌ای که در دامنه الوند قرار دارد، بازدید می‌کرد.^۷

امام، موقعی که در بیمارستان بستری بود، برای یکی از نوه‌هایش نقل کرده

است: «وقتی در خمین بودم، به بالای کوهی در حوالی خمین می‌رفتم، بالای کوه جایی بود که برای بازی، هموار بود، یک پهلوانی به خمین آمد و در بالای این کوه با او کشتی گرفتم.»

کشتی از دیگر ورزش‌های مورد علاقه روح الله بود. در این رشته بدون آن‌که آموزش ویژه‌ای ببیند، به دلیل هوش خوب و توانایی بدنی بالا، در میان هم‌سالانش پیش‌قدم بود.

وقتی که هشت یا نه سال داشت و همراه کودکان دیگر به مکتب‌خانه ملا ابوالقاسم می‌رفت با دوستان هم‌کلاسی کشتی می‌گرفت و آنان را مغلوب می‌نمود.

نوجوان مبارز

روح الله به موازات بازی، سرگرمی و دانش‌اندوزی از مسایل سیاسی و اجتماعی غافل نبود و برای دفاع از حقوق مردم و مبارزه با اشرار در همان ایام نوجوانی، اسلحه به دست می‌گرفت:

«... کی را می‌ترسانند؟ من از بجگی در جنگ بودم، تا حالا نگفتم. ما مورد هجوم زلقی‌ها (یاغیان) بودیم... و خودمان تفنگ داشتیم و من در عین‌حالی که تقریباً اوایل بلوغم بود، بچه بودم دور این سنگرهایی که بسته بودند در محل ما و این‌ها می‌خواستند هجوم کنند و غارت کنند. آن‌جا می‌رفتم سنگرها را سرکشی می‌کردیم، این‌ها از چی ما را می‌ترسانند.»^{۱۱}

و در بیاناتی دیگر گوشزد نموده‌اند:

«شاید شما هیچ کدامتان یادتان نباشد؛ همه این شلوغی‌ها که حالا می‌بینید ما شاهدش بودیم ما در همان محلی که بودیم، یعنی خمین که بودیم، سنگریندی می‌کردیم، من هم تفنگ داشتم، منتها من بچه بودم، بچه شانزده، هفده ساله. ما تفنگ دستان بود و تعلیم و تعلم تفنگ هم می‌کردیم... ما سنگر می‌رفتیم و با این اشراری که بودند و حمله می‌کردند و می‌خواستند بگیرند و چه بکنند و هرج و مرج بود... آن حدود ما هم حمله می‌کردند و یک دفعه هم آمد [ند] یک محله‌ای از خمین را گرفتند و مردم با آن‌ها معارضه می‌کردند و تفنگ دست گرفتند، ما هم جز آن‌ها بودیم.»^{۱۲}

امام از این حوادث نتیجه‌گیری می‌نماید و این موضوع حاکی از آن است که ذهن فعال ایشان به دنبال ریشه‌یابی وقایع و حوادث بوده است.

اصولاً در این سنین که معمولاً کودکان و نوجوانان یا مشغول بازی هستند و یا درس می‌خوانند و سرشان به کار خودشان گرم است و کاری به اجتماع ندارند، امام بر مسایلی که در شهرستان خمین و حومه آن می‌گذشته، توجه ویژه داشته و مشاهداتش صرف تماشای یک صحنه عادی نبوده و با انگیزه درونی پی‌گیر مسایل بوده است:

«من از همه شما پیش‌تر زمان‌های سابق را ادراک کردم. من از زمان قاجار تا حالا مجلس‌ها را دیده‌ام و کیفیت این‌که مردم چه جور انتخاب کردند و چقدر دخالت داشتند مردم و افرادی که در مجلس آمدند چطور بودند... انتخابات هیچ‌گاه در دست مردم نبوده است. یک مدت زیادی به دست متنفذین مناطق، خان‌ها، مالکین بزرگ و این‌ها بوده است و در آن وقتی که دیگر آن بساط آن‌ها، قدرت‌هایشان از بین رفته درست در دست حکومت وقت بوده [است]...»^{۱۳}

خاطره ذیل را که امام در جمع دانشجویان و طلاب حوزه‌های علوم دینی نقل می‌کند مویدی دیگر بر دقت و توجه امام حتی در سنین نوجوانی می‌باشد:

«همان صدر مشروطه از آن اول، مردم گرفتار خان‌ها بودند و ارباب‌ها و یک‌وقت هم گرفتار به دست حکومت بودند. انتخابات می‌شود گفت که [حتی] در طول مشروطیت [هم] آزاد نبوده است و خان‌ها جمع می‌کردند رعیت‌ها را ارباب می‌کردند، رعیت هم می‌آمدند رای به آن‌ها می‌دادند که این را من خودم شاهد بودم قبل از رضاشاه، زمان احمدشاه و آن وقت‌ها این دست خان‌ها بود. خان‌ها وکیل درست می‌کردند... خان‌ها دسته‌دسته این مردم را به زور می‌آوردند و در صندوق‌ها رای را برای خودشان می‌گرفتند، مردم هیچ‌کاره بودند، نمی‌دانستند که چیست...»^{۱۴}

پی‌نوشت‌ها:

۱. خاطرات آیت الله پسندیده، به کوشش محمدجواد مرآتی‌نیا، ص ۲۹، ۲۸، شهدای روحانیت شیعه، علی ربانی خلخال، ج اول، ص ۱۱
۲. پاسدار اسلام، ش ۷۸، فصلنامه ند، شماره اول
۳. مجله حضور، خرداد ۱۳۷۶، ص ۸۰۹، خاطرات آیت الله پسندیده، ص ۳۳-۳۲
۴. سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، مصطفی وحلانی، ج ۳، ص ۹
۵. خاطرات آیت الله پسندیده، ص ۵۱-۵۰
۶. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، سیدحمید روحانی، ص ۲۶
۷. اقتباس از کتاب: خمین در گذر تاریخ، ص ۲۵۱-۲۴۹ و نیز: صحیفه نور، ج ۵، ص ۵۳-۵۲
۸. تبیان، دفتر بیستم (۲۰)، ص ۳۴
۹. همان، ص ۳۷
۱۰. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۲۱
۱۱. همان، ج ۱۰، ص ۱۶۳
۱۲. همان، ج ۱۱، ص ۱۲
۱۳. خمین در گذر تاریخ، محمدجواد امینوارنیا، ص ۲۵۸
۱۴. همان مآخذ